فهرست

[اشاره: 1](#_Toc28553565)

[انقلاب نسبت: 2](#_Toc28553566)

[تطبیق انقلاب نسبت بر مانحن‌فیه 4](#_Toc28553567)

[اشکالاتی به انقلاب نسبت در مانحن‌فیه: 5](#_Toc28553568)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / ادله روایی تجری

# اشاره

بحث در جمع بین روایاتی بود که در باب نیات سوء وارد شده بود. عرض کردیم در حل تعارض طریق دوم چیزی است که در کلام شیخ آمده و مرحوم خوئی هم آورده‌اند. و آن این بود روایاتی که می‌گفت عقاب بر نیت سوء می‌کنیم حمل می‌رود بر آنجایی که نیت کرد و برنگشت خود او. اگر هم عمل نشده به دلیل این است که مانعی جلو او را گرفته است و الا خود او برنگشته. تجری هم بر همین حمل می‌رود زیرا در تجری هم لم یرتدع عن نیته بلکه عمل هم کرد ولی برحسب اتفاق خمر نبود و اما آن طایفه بعدی و روایاتی که می‌گفت لم تکتب سیئه علیه و بر نیت معصیت گناه نوشته نمی‌شود حمل می‌رود بر جایی که نیت سوء و معصیت انجام داد اما با تأملی منصرف شد اینجاست که روایات می‌گوید لم تکتب علیه.

این جمع دوم مثل جمع اول در معرض این سؤال است که شاهدش چیست؟ جمع بی‌شاهد تبرعی است و مبتنی بر حدس است و یا فقط قدر متیقن ها را می‌گیرد اما اطلاق را کنار نمی‌زند و تعارض را حل نمی‌کند. این شبهه‌ای بود که هم متوجه راه اول حل تعارض بود هم متوجه راه دوم است.

در پاسخ به این گفته شد که به دو شکل می‌شود پاسخ داد:

1. شواهدی در خود روایات پیدا می‌شد
2. این دو طایفه از روایات دچار انقلاب نسبت می‌شوند با طایفه‌ای جدید. تا الان سه طایفه می‌گفتیم هست در حقیقت طایفه چهارمی داریم که یک خبر است. خبر ابی الجوزاء که نقل می‌کند از امیرالمؤمنین از رسول‌الله که فرمودند وقتی دو مسلمان به جنگ با یکدیگر برخیزند قاتل و مقتول هر دو در آتش‌اند. وقتی سؤال شد مقتول چرا در آتش است؟ حضرت فرمودند «لِأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلاً».[[1]](#footnote-1) تصمیم قتل داشت همین او را مستوجب عقاب کرده است. نیت مبنای عذاب قرار می‌گیرد. این طایفه چهارم می‌رود و روایتی که با آن نسبت آن طایفه تغییر می‌کند.

# انقلاب نسبت:

مثالی که دیروز زدیم این بود که سه گزاره را کنار هم بگذارید:

1. اکرم العالم
2. لاتکرم العالم این دو تعارض تباینی دارند و تساقط می‌کنند و جمع‌های تبرعی نمی‌شود گفت که قدر متیقن اکرم العالم عادل است دومی فاسق است و جمع می‌رود این جمع‌ها فایده ندارد تبرعی است.
3. اکرم العالم العادل.

سومی با اولی مشکلی ندارد چون مثبتین هستند اما با گزاره دوم مثبت و نافی‌اند مقید لاتکرم العالم می‌رود این گام اول بود که گزاره دوم را مقید می‌کند. وقتی مقید شد نسبت اولی و دومی تعارض به نحو تباین نیست. زیرا دومی درواقع لاتکرم العالم الفاسق شد. که با اکرم العالم مطلق و مقید است و آن را قید میزند. پس اگر اولی و دومی تنها بودند نسبت تباین و تساقط بود. اما وقتی پای اکرم العالم العادل آمد نسبت دو گزاره را به هم میزند. به این انقلاب نسبت میگویند.

معنای انقلاب نبست این است که با آمدن گزاره سوم با تقیید دومرحله‌ای تعارض اول از بین می‌رود. در اصول در تعادل و تراجیح مطرح می‌رود و از زمان مرحوم نائینی این قصه بالاگرفته است. بحث هم از بحث‌های اصولی حاشیه‌ای نیست. از زوائد اصولی نیست بلکه هر روز در روایات با آن مواجهیم. مرحوم خوئی عنوان داده‌اند در تقریرات شهید صدر هم مفصل است. حدود ده نوعش را هم ذکر می‌کند. لذا روند تکاملی این بحث از طرح موردی و اتفاقی در لابه‌لای بحث‌ها این بحث کم‌کم مستقلاً بحث شده از زمان مرحوم نائینی تکامل پیدا کرده تا جایی که رسیده یک باب از تعادل و تراجیح. بعضی دنبال جمع تبرعی انقلاب نسبت را مطرح می‌کنند.

اقسام انقلاب نسبت هم 20 یا 30 یا 40 تاست تقسیمات متعددی دارد. از ساده‌ترین قسم از انقلاب نسبت بین ادله این قسم است.حداقل سه گزاره باید باشد در انقلاب نسبت. گاهی بیشتر است. دو گزاره تعارضی و نسبتی دارند وقتی گزاره سوم آمد نسبت تغییر می‌کند و تغییر نسبت هم دومرحله‌ای است. ابتدا گزاره سوم در یکی از آن‌ها انقلابی ایجاد می‌کند و بعد با تغییر یکی از آن گزاره‌ها وضع بین دو گزاره اول متحول می‌رود. تقریباً ساده‌ترین قسم انقلاب نسبت همین قسم است والا در کتب اصولی آقای خوئی و صدر و امام اقسام پیچیده‌تری هم دارد.

در اینجا دو نظریه بسیار مهم در انقلاب نسبت وجود دارد که دعوای مهمی است. مثلاً مرحوم نائینی و خوئی در بسیاری از این موارد قائل به انقلاب نسبت‌اند کسانی هم از آن‌ها تبعیت کرده‌اند. بعضی هم انقلاب نسبت را اصلاً قبول ندارند مرحوم شهید صدر در خیلی موارد قبول ندارد دلایل پیچیده‌ای هم دارد که الان مطرح نمی‌کنیم. اکرم العالم لاتکرم العالم اکرم العالم العادل. اینجا دو نظریه است: یکی همین انقلاب نسبت است که در دو گام تقیید اینجا می‌آید. خروجی‌اش اکرم العالم العادل و لا تکرم العالم الفاسق است. اگر گزاره سوم نبود این جمع ممکن نبود و قائل به تعارض و تساقط می‌شدیم. اما دلیل سوم آمد قیدی زد و موجی آمد که آن دلیل دوم که مقید شد خود تقیید دهنده دلیل اول می‌رود. تباین و تعارض دو دلیل اول تبدیل به عموم خصوص مطلق شد. این نظر اول بود.

تا دیدید در بحث سه طایفه روایت پیدا شد باید ببینید مصداق انقلاب نسبت است یا نه؟ همین‌که در یک موضوع روایات از دو طایفه به سه و چهار رسید باید به انقلاب نسبت رسید. نظریه اول انقلاب نسبت بود و مبحث از تعارض بیرون می‌آید.

نظریه دوم این است که انقلاب نسبت را اینجا قبول ندارد. مفصل نافیان انقلاب نبست ادله انقلاب نسبت را بررسی کرده‌اند و آن‌ها را کنار گذاشته‌اند و می‌گویند انقلاب نسبت قبول نیست. مبنای نفی انقلاب نسبت هم این است که شما حق ندارید دومرحله‌ای بگویید این اول بعد آن. وجهی ندارد که بگویید اول این تقیید میزند بعد آن. این سه دلیل همزمان متولد شدند و نمی‌شود گفت اول این آن را قید میزند و بعد آن دیگری را قید میزند.

سؤال:...

جواب: کسانی که انقلاب نسبت را قبول دارند همان تلقی عرفی را مبرهن می‌کنند.

سؤال:...

جواب: میگویند تساقط می‌کنند یا هر سه ساقط می‌رود یا دوتای اول تساقط می‌کنند شما اکرم العالم العادل را دارید. نمی‌توانید بگویید مقید است شما فقط همین را دارید اما نسبت به غیر عادل ساکت است. این دومی اولی شاید باشد.

درواقع سه رأی می‌رود:

1. انقلاب نسبت و هر سه دلیل باقی می‌ماند.
2. انقلاب نسبت نمی‌شود ولی دوتای اول تعارض و تساقط است ولی دلیل سوم باقی می‌ماند.
3. انقلاب نسبت نمی‌شود و هر سه ساقط می‌شوند. یا به سراغ ادله عامه یا اصل عملی بروید.

حال کدام درست است در جای خودش. ما کمی انقلاب نسبت را ترجیح می‌دهیم حداقل در این نوع موارد. شاید در همه هم راه داشته باشد در جای خودش. ترجیح ما انقلاب نسبت است برخلاف بعضی معاصرین که قبول ندارند. تا اینجا بحثی اصولی بود مهم همه بود که شما مجبورید وقتی سه دلیل می‌بینیم ذهنتان به این سمت برود که شاید نوعی انقلاب نبست باشد.

# تطبیق انقلاب نسبت بر مانحن‌فیه

اما تطبیق بحث بر مانحن‌فیه طبق بیان مرحوم خوئی این است:

1. طایفه دوم می‌گفت نیت المعصیه محرمه.
2. طایفه سوم بود می‌گفت نیت المعصیه غیر محرمه. این دو تعارض دارند. اما پای خبر ابی الجوزاء که به میان می‌آید شبیه گزاره سوم می‌رود مثل اکرم العالم العادل:
3. نیت معصیتی که در مسیر تحققش مانعی آمد حرام است. نوع خاصی از نیت معصیت حرام است. این از خبر ابی الجوزاء که می‌گفت لانه اراد قتله پیدا می‌شد. اراده معصیت می‌گوید موجب عقاب است. پایش هم بایستد ولی مانعی نگذاشت کارش را انجام دهد این عقاب دارد.

سه گزاره شد. گزاره سوم گزاره دوم را مقید می‌کند. گزاره دوم مقید می‌رود: نیت معصیتی که خودش منصرف شد حرام نیست. این خود اولی را مقید می‌کند یعنی نیت معصیتی که مانعی غیر اختیاری پیش آمد و نگذاشت مرتکب شود حرام است. با عملیات انقلاب نسبت سومی دومی را محدود و دومی اولی را محدود می‌کند. نتیجه‌اش هم تفصیلی بود که ذکر شد. نیت معصیتی که خودت منصرف شدی خدا عقاب نمی‌کند اما اگر خودت منصرف نشدی و عمل کردی و یا تا آخر ایستادی و کشته شدی و نتوانستی انجام دهی این حرام است.

در این مسئله که وجه دوم بود و شاهدش هم خبر ابی الجوزاء شد و آقای خوئی و شیخ هم پذیرفته‌اند به این وجه اشکالاتی متوجه شده است:

## اشکالاتی به انقلاب نسبت در مانحن‌فیه:

اشکال اول: خبر ابی الجوزاء معتبر نیست. سندش که اشکال پیدا کند از رده خارج می‌رود و نقش انقلاب نسبت را ایفاء نمی‌کند. اصل مسئله در این خبر هم این است خبر ابی الجوزاء و عمرو ابن خالد و زید ابن علی همه توثیق دارند. سخن پیرامون حسین ابن علوان است که گفته شده توثیق ندارد. وقتی در نجاشی و شیخ بروید توثیق واضحی برای او پیدا نمی‌کنیم. آنچه برای توثیق او ذکر شده دو چیز است یکی جمله‌ای است که علامه حلی در رجالش از ابن عقده نقل می‌کند که می‌گوید وی از ثقات است ممکن است کسی بگوید این خبر رجال علامه در فواصل متأخر است و معتبر نیست. دوم اینکه نجاشی راجعه به حسین ابن علوان تعبیری دارد و می‌گوید کوفی له کتاب کذا و کذا و می‌گوید و اخوه حسن ابن علوان یکنی ابا محمد ثقه. این هم توثیق دوم است. این توثیق دوم محل بحث است که ثقه به چه کسی می‌خورد؟ حسین ابن علوان را مطرح کرده می‌گوید برادری هم دارد بعد می‌گوید ثقه. دعواست که ثقه به کجا برمی‌گردد دو وجه است:

1. به حسن برمی‌گردد چون اقرب به اوست. اصل این است که خبر به مبتدای نزدیک‌تر برمی‌گردد. لذا حسن موثق می‌رود و حسین مسکوت می‌رود. اما آقای خوئی این را نمی‌پذیرد و وجه دیگری را می‌پذیرد.
2. درست است ثقه نزدیک حسن است اما سخن در این است که آنکه اینجا مطرح است به‌عنوان اولاً و بالذات حسین ابن علوان است و حسن مستقلاً طرح نشده است. آنکه محور سخن است همانی است که مطرح شده است و آن حسین است. لذا این قرینه‌ای می‌رود که به اقرب برنگردد بلکه به آنکه محور است برگردد ولو ابعد است. این دو وجهی است که اینجا گفته شده است. در این احتمال حسین موثق می‌رود.

در حدود هزار نفری که نجاشی مطرح کرده به‌عنوان صاحبان کتب حدود صد تایش را توثیق کرده و بسیاری را توثیق نکرده است. مرجح احتمال اول اقربیت به مبتدا و مرجح دومی تناسب این توثیق با محور بحث است. فرمایش آقای خوئی پاسخ داده شده:

1. نمونه‌هایی در نجاشی داریم که آنجایی که می‌خواهد توثیق را به اولی بزند و بعد رفیق و برادرش را گفته توثیق را قبل می‌آورد. غالباً ثقه که می‌خواهد برای اصل بیاورد ابتدا می‌آورد بعد اسم برادرش را می‌آورد. غالباً این‌طور است نمی‌گوییم همه‌جا. بعید نیست این اشکال وارد باشد و اقربیت ملاک باشد و ثقه به آخری می‌خورد.
2. عرض ما این است که تردید است بین این دو احتمال لذا حسین توثیق با این نمی‌شود. گاهی صرف اقربیت است و گاهی از لحاظ ادبی اصلاً روان نیست که بگوییم حسین ابن علوان و اخوه الحسن ثقه این به‌هم‌ریختگی عبارت است. پس احتمال آقای خوئی اولاً سیاق جمله اقتضا نمی‌کند ثانیاً اقربیت اقتضا می‌کند به آخری بخورد ثالثاً روش خود نجاشی این نیست. لذا حرف آقای خوئی درست نیست و اگر کسی اولی را ترجیح ندهد لااقل تعارض بین این دوست. هیچ‌کدام نه خودش نه برادرش ثقه نیستند.
1. - وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 148. [↑](#footnote-ref-1)